

برشی از متن مورد ترجمه که از سوی مترجم به عنوان واحدی برای معادل‌یابی انتخاب می‌شود «واحد ترجمه» نام دارد. این واحد ترجمه می‌تواند «واژه، جمله و یا پاراگراف» باشد. بر این پایه سه گونه ترجمه حاصل می‌شود: ۱- ترجمه پایخوان یا واژه به واژه یا تحت‌اللفظ ۲- ترجمه جمله به جمله ۳- ترجمه آزاد. در ترجمه پایخوان واحد ترجمه، «واژه» است و در جمله به جمله «جمله» و در ترجمه آزاد واحد ترجمه «پاراگراف» است. روشن است که در ترجمه پایخوان مترجم سعی دارد در برابر هر واژه از متن مبدأ، یک واژه از زبان مقصد را قرار دهد. کارایی این گونه از ترجمه در برخی ترکیبات و واژه‌های مرکب مسلم است (سنّ اللین أو سنّ الحلیب: دندان شیری / معجون آستان: خمیردندان / شریط لاصق: نوارچسب) همچنین برای آموزش القیای ترجمه به مبتدیان آغاز راه ترجمه مناسب می‌نماید؛ اما برای ترجمه جمله مفید نیست. ترجمه آزاد هم چنانکه از نامش پیداست از دقت و امانت خالی است. می‌ماند شیوه بیان این دو گونه یعنی ترجمه جمله به جمله که روش درست و معیار ترجمه است زیرا واحد ترجمه در آن «جمله» است.^۲

آنچه در پی می‌آید بیشتر تفاوت‌هایی است میان دو زبان عربی و فارسی با ذکر چند نمونه تا دلایلی باشد بر ردّ ترجمه جمله به صورت پایخوان یا تحت‌اللفظ. شاید این موضوع به نظر بعضی «تحصیل حاصل» باشد و امری بیهوده و اثبات شده، اما به نظر می‌رسد هنوز برای خیلی‌ها - دست‌کم برای مبتدیان در آموزش زبان عربی در کشورمان - یا روشن نیست و یا دلایل آن به درستی تبیین نشده است. به هر روی باید گفت نحو و صرف و بلاغت و خلاصه ماهیت هر دو زبان فارسی و عربی به گونه‌ای با هم اختلاف دارند که موجب می‌شود برای

واحد درست و معیار ترجمه فقط واحد جمله را بپذیریم نه واحد «واژه» را که منجر به ترجمه پایخوان می‌شود. پیش از ایراد آن اختلافها - که البته کامل نیست - یادآور می‌شویم ادعای فوق همراه با دلایل زیر، هم در مورد ترجمه عربی به فارسی و هم ترجمه فارسی به عربی صادق است. ضمناً در برگردان نمونه‌ها فقط آن ترجمه‌ای که ما را به مقصود می‌رساند آمده است.

اما آن اختلافها و دلایل:

۱- روشنترین دلیل اینکه بر اثر ترجمه پایخوان ساخت دستوری جمله در زبان مبدأ به ساختمان دستوری جمله در زبان مقصد تحمیل می‌شود. زیرا مثلاً در فارسی غالباً جمله به فعل ختم می‌شود ولی برعکس در عربی معمولاً فعل در پایان جمله قرار نمی‌گیرد. به عنوان نمونه اگر جمله ساده «إِنَّهُ أَعطَانِي كِتَابًا لِلْمُطَالَعَةِ» را روی خودش (به صورت تحت‌اللفظ) به عبارت «او داد به من کتابی برای مطالعه» برگردانیم فقط چند کلمه فارسی را در کنار هم نهاده‌ایم که به هیچوجه ساختمان یک جمله شیوای فارسی را ندارد. همچنین است در نمونه‌ها و ترجمه‌های زیر: الممرضات مشفقات: پرستاران مهربانانند / هؤلاء الناس هم المفلحون: آنان مردم ایشان رستگارانند. پیداست که ترجمه این دو جمله عربی نیز فارسی فصیح نیست.

۲- کمتر اتفاق می‌افتد که ضرب‌المثلهای و ترکیبات و عبارات اصطلاحی گره‌برداری و روی خودشان ترجمه شوند و هم لفظ و هم مضمونشان در هر دو زبان مبدأ و مقصد کاملاً یا تقریباً یکی باشد. در میان چنین ترکیبات و عباراتی شمار نمونه‌هایی مانند: «لیس له محلّ من الإعراب: محلی از اعراب ندارد / رشّ الملح علی جرحه: نمک بر زخمش پاشید / ضرب عصفورین بحجر واحد: با یک تیر دو نشان زد / أعطاه الضوء الأخضر: به او چراغ سبز نشان داد / ألقى فی قلبه: به دلش انداخت / ضربوا فی ذلک مشاورات: در این باره رای زدند / کسّر صومعه: روزه‌اش را شکست» قابل توجه نیست. غرض اینکه ضرب‌المثلهای و ترکیبات و عبارات

اصطلاحی نمی‌توانند به صورت تحت‌اللفظ ترجمه شوند. بنابراین با ترجمه پایخوان در چنین مواردی، جمله بدست آمده در زبان مقصد، مفهوم جمله اصلی در زبان مبدأ را ندارد. مثلاً ترجمه پایخوان «اختلط الحابل بالنابل» می‌شود: «دام‌گستر با تیرانداز قاطی کرد و کارشان درهم بر هم شد.» درحالیکه معادل درست آن عبارت کنایی «شیر تو شیر شد» می‌شود یا ضرب‌المثل «عادت‌المیاه إلی مجاریها» با ترجمه پایخوان به «آبها به مجراهایش بازگشت» در صورتیکه بایستی معادل آن را «آبها از آسیاب افتاد» بگذاریم. یا ترجمه واژه به واژه «ضیغ علی إباله» می‌شود «پشته بار بر روی پشته بار» حال آنکه برابر نهاده درست آن می‌شود: «قوز بالا قوز». نیز در اصطلاح‌های زیر:

- أنت و شأنک
- تحت‌اللفظ: تو و امرت؟! درست: خود دانی!
- أبناء الضاد
- تحت‌اللفظ: فرزندان ضاد!! درست: عربها
- صار فی خبر «کان»
- تحت‌اللفظ: به خبر «کان» پیوست درست: خدا بیامرزش (در معنای مجازی)
- من البابوج للطربوش
- تحت‌اللفظ: از کفش تا کلاه درست: از فرق سر تا نوک پا
- صاعاً بصاع
- تحت‌اللفظ: پیمانهای را به پیمانهای درست: این به آن در، چیزی که عوض دارد گله ندارد.

۳- عدم انطباق کامل حروف جرّ عربی با حروف اضافه فارسی هم به لحاظ معنا و محتوا و هم از حیث شماره. بدین معنی که یا برخی حروف جرّ عربی در میان حروف اضافه فارسی اصلاً نیست مانند «رُبّ، کاف تشبیه، واو و تائی قسم»، یا اینکه یک حرف در هر دو

رتال جامع علوم انسانی

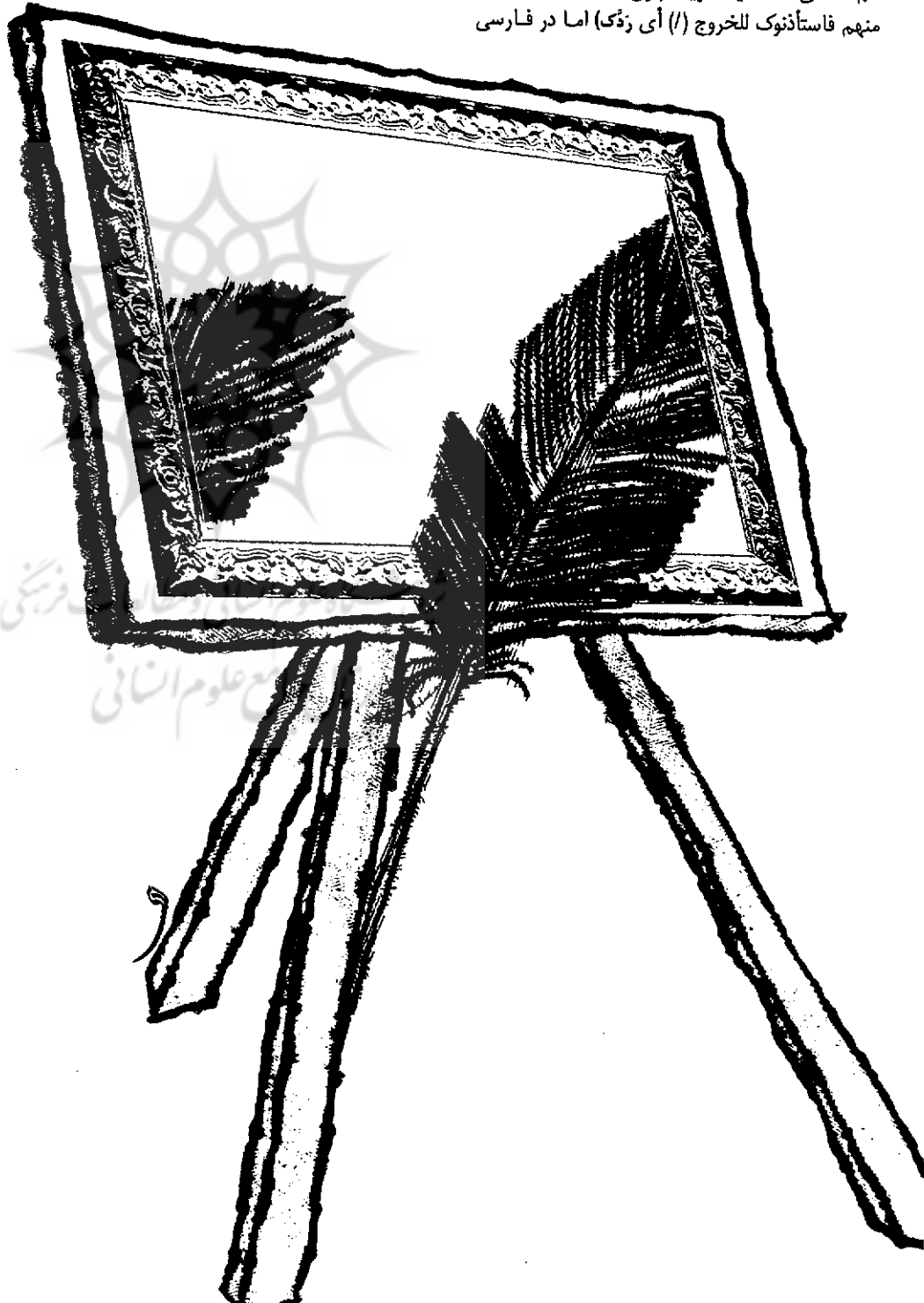
احسان اسماعیلی ظاهری

دلایلی بر ردّ ترجمه پایخوان

زبان هست ولی معانی در هر دو زبان کاملاً با هم مطابقت ندارند. مثلاً اگر حرف جر عربی «باء» و معادل تقریبی اش حرف اضافه «به» مقایسه شوند ملاحظه می‌کنیم معنای «تعدیه» «با»ی جر عربی در فارسی نیست و نیز آنجا که این «باء» زائده واقع می‌شود. یا مانند «علی» که در عربی گاه مفید «تعلیل» است اما معادل تقریبی اش در فارسی یعنی «بر» چنین معنایی ندارد. پس «قصدتک علی آنک جواد» را به «پیش تو آمدم بر اینکه سخاوتمند هستی» برنخواهیم گردانند.

۴- افعال نیز در هر دو زبان به لحاظ لزوم و تعدی و معلوم و مجهول بودن همسازی کامل ندارند. به دیگر سخن یک فعل «لازم» فارسی لزوماً در عربی هم لازم نیست و معادل فارسی یک فعل متعدی عربی هم قهراً یک متعدی فارسی نیست. مثلاً «رَجَعْتُ» هم لازم است و هم متعدی مانند آیه شریفه (فان رجعت الی طائفة منهم فاستأذنوك للخروج (۱) آی زک) اما در فارسی

«برگشت» یعنی معادل «رجع» فقط لازم است. در مقابل دو فعل فارسی «شکستن» و «پختن» دو وجهی‌اند، حال آنکه «کَسَرَ» و «طَبَخَ» فقط متعدی و «انکسر» و «نَصَحَ» فقط لازمند. «سأل» در عربی متعدی بی‌واسطه ولی «سؤال کردن از» در فارسی با واسطه است. بنابراین در ترجمه «سألته» به «سؤال کردن از» نمی‌توان سراغ حرف اضافه «از» را گرفت. در ترجمه جمله «موضوع را از او پرسیدم» به «سألته عن الموضوع» جای «را» و «از» کاملاً برعکس می‌شود. معادل «خندیدن به» می‌شود «ضحک من» ولی «به» و «من» به لحاظ لفظی هیچ همخوانی ندارند. نیز مانند «نزدیک شدن به» و «قرب من». «علاهد الصدأ» متعدی است اما «زنگار گرفتن» لازم.



۵- عدم انطباق قواعد فصاحت و بلاغت عربی و فارسی با هم؛ مثلاً از معادلهای «تنها» و «فقط»، ادواتِ حصر «نفی و إلا؛ إنما؛ فقط یا فحسب» است. اما جای «إنما» در ابتدای کلام، «فقط یا فحسب» در پایان جمله و در اسلوب «نفی و استثناء» هم که نفی در آغاز کلام و «إلا» در میان کلام پیش از مقصور علیه (محصورفیه) است. علاوه بر این مقصور علیه در «إنما» و «نفی و استثناء» در پایان کلام، ولی در «فقط یا فحسب» در پایان کلام و پیش از آن دو است:

تنها (فقط) علی آمد

إنما جاء علی / لم یجی إلا علی

جاء علی فقط / فحسب (لاغیر / لیس غیر)

این امر البته ناشی از این است که اهل یک زبان برای ادای یک مضمون و مفهوم از کلمات و ساختارها و ترکیبهای گوناگون استفاده می‌کنند.

۶- همسان نبودن کامل زمانها و وجوه افعال و کاربردهای هر یک از آنها در عربی و فارسی. مثلاً «ماضی نقلی» چنان استقلال و ساخت محکمی که در فارسی دارد در عربی ندارد. کجا بایستی «ماضی مقترن به قد» را به ماضی نقلی فارسی و کجا به ماضی ساده فارسی برگرداند؟ یا زمانهای مستمر (ملموس) فارسی که با فعلی کمکی «داشتن» ساخته می‌شوند چنان وجود بارز و مستقلی مانند فارسی ندارند. در نمونه‌هایی مانند جملات زیر معادل «کمکش بکند» و «یادش بیاندازم» یعنی دارای (وجه التزامی)، در عربی فعلهایی با وجه اخباری است:

- کسی را که کمکش بکند (وجه التزامی) نیافت: لم

یجد أحداً یساعدُه (وجه اخباری)

- چگونه گریه خواهر را به یادش بیاندازم (وجه

التزامی): کیف أذکره بیکاء الأخت (وجه اخباری)

۷- مورد دیگر، وجود یک سری واژه‌ها و وضع کردن

کلمه برای پاره‌ای مصداقها در یک زبان است که ممکن

است این واژه‌ها و مصداقها در زبان مقصد اصلاً نباشد.

در این صورت چنان واژه‌هایی در زبان دیگر معادل یک

کلمه‌ای نخواهند داشت و به ناگزیر ترجمه چندکلمه‌ای

یا ترجمه تفسیری - توضیحی کارساز خواهد بود. مثلاً تک‌واژه «الصمد» یعنی: فرمانروای ارجمندی که همه فرمانش را اطاعت کنند و نیازمندش باشند. یا «الشافع» به معنی ماده شتری است که بچه‌ای در شکم دارد و بچه‌ای دیگر که پشت سرش راه می‌رود. در این دو واژه می‌بینیم که اگر قرار بر ترجمه دقیق است، معادل دقیق فارسی برایشان نداریم. در واژه‌های «الشامیر، الشرسوف، الشمرج، الشنانة، العان، العجاوة، العجی، العاتمة، الظنبوب، الطمطم، الطمیر، الطایون، الشملیل، الشخیب و الشرقاء و... نیز وضع به همین منوال است.

در همین زمینه در عربی برخلاف فارسی برای صدای حیوانات و صدای برخی اشیاء دیگر، مصدر و اسم خاصی وضع شده (غاء الإبل، ثغاء الغنم...) یا مثلاً برای بچه بسیاری از حیوانات نام خاصی استعمال شده است. (الثیئل، المهر...) حال آنکه این مسأله در فارسی منحصر به «بره، بزغاله، گوساله» و شاید یکی دو لفظ دیگر باشد و در بقیه موارد بایستی از الفاظی مانند «توله»، «کره»، «جوجه»، «بچه» به اضافه اسم آن حیوان استفاده کرد. توله سگ، کره اسب، بچه فیل، جوجه کیوتر که دیگر مانند عربی‌اش یک واژه نیست.

۸- در هر دو زبان مبدأ و مقصد یعنی عربی و فارسی و یا فارسی و عربی هم نثر ادبی هست و هم شعر، و این هر دو پر است از آرایه‌های لفظی و معنوی و استعاره و کنایه و تشبیه و دیگر زیبایی‌های کلامی؛ از این گذشته شعر به قالب وزن و قافیه نیز مقید است و چنانکه پیداست همه اینها با گونه عادی و معیار زبان یعنی همان نوع روان و همه فهم آن تقابل دارد. مترجم در هر دو زبان، چه شعر و نثر ادبی را به شعر و نثر ادبی و چه آن دورا به نثر عادی و روان برگرداند ناگزیر از ترجمه جمله به جمله است نه واژه به واژه. پس سازمان و ترکیب جمله را در ترجمه به هم خواهد زد. حتی اگر قرار باشد شعر را به شعر ترجمه کند غالباً به آن بحر و وزن و با همان زیبایی‌های ادبی ترجمه نخواهد کرد، بلکه مطابق با ذوق شاعری خود آن را به شعر برخواهد گرداند. در این صورت طبیعی است که ترتیب و نوع همه زیبایی‌ها به هم بخورد. مضافاً اینکه انتقال تمامی منظور و مقصود شاعر کاری است بسیار دشوار و دیرپا و بهتر است بگوییم غیرممکن. گاهی به نمونه‌های زیر این ادعا را ثابت می‌کند:

- اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو

چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

(خیام)

لا أنا عالمٌ ولا أنت سؤلذ...

ذهرٌ أو حلٌ مشكلٌ منه دقا

نتظتی خلف السِترِ فإن زاء...

لَ فلا أنت أو أنا ثم نبقی

(تعریب: احمدصافی نجفی)

- بشنو از نی چون حکایت می‌کند

و ز جدایی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا بیریدند

لز نفریم مرد و زن نالیده‌اند...

استمع للنای کیف یقض حکایتہ. إته یشکو آلام

الفراق (یقول):

«إنتی منذ فطعت من منبت الغاب، والناس رجالاً و

نساء یتکون لیکائی...»

(تعریب: محمد عبدالسلام کفافی)

- متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و أهلها (حافظ):

دیدوی چو روی جانان بدرود کن جهان را (شفیعی

کذکنی)

- یا قوم لاتتکلماوا إن الکلام محرم / ناموا و

لاتستیظوا ما فاز إلا التوم (معروف رصافی)

ای مردم سخن مگویید که سخن گفتن ممنوع

است / بخواوید و بیدار نشوید؛ جز خفتگان کسی بیدار

نشد. (یوسف بکار - غلامحسین یوسفی)

۹- جای بسیاری از قیود در عربی به طور معمول

اغلب در میان کلام و یا در آخر جمله است نه در آغاز آن،

برخلاف فارسی که در آن برخی از قیود و اضافات و

اجزای غیر رکن جمله در آغاز کلام می‌آید. نمونه‌های

زیر این امر را بهتر روشن می‌سازد.

- پیوسته دانشمندان (دانشمندان پیوسته) در فکر

خدمت کردن به مردم هستند: إن العلماء یفکرون دائماً

فی تقدیم الخدمة للناس (و یا «إن العلماء یفکرون فی

تقدیم الخدمة للناس أبداً».)

- هنوز آنان (آنان هنوز) توفیق نیافته‌اند: إنهم

لم یوفقوا بعد

- گاهی به سینما می‌روم: أذهب إلى السینما أحياناً (و

یا «أذهب بعض الأحيان إلى السینما»)

- صادق یکرست به مغازه پدرش رفت: إن «صادق»

ذهب إلى محل أبیه مباشرة

- هرگز به تو (هرگز) نیازی ندارد: لا (لن) یحتاج

الیک أبداً (و یا «لا (لن) یحتاج أبداً لیک»)

- (دانشگاههای متعددی در ایران) در ایران

دانشگاههای متعددی هست. مثلاً در سمنان سه

دانشگاه است: فی ایران جامعات عدّة، ففی سمنان مثلاً

ثلاث جامعات.

- تاکنون پدرم (پدرم تاکنون) به خارج کشور مسافرت

نکرده: لم یسافر أبی لحد الآن إلى خارج البلاد (و یا «...

إلی خارج البلاد لحد الآن»)

اینگونه تفاوت‌های نحوی میان دو زبان نیز ما را از

ترجمه تحت‌اللفظ بازمی‌دارد.

۱۰- پاره‌ای مباحث صرفی و نحوی عربی در زبان

فارسی نیست؛ همانگونه که برخی مباحث دستوری

فارسی در عربی جایی ندارد. مثلاً مباحثهای تحذیر،

إغراء، اختصاص، تنازع، اشتغال، ضمیر شأن، حال،

مفعول معه، مفعول مطلق، نون تأکید، تاء وحدت،

متعدی به دو مفعول بی‌واسطه، لحاظ کردن جنس و

مقوله مذکر و مؤنث، تشبیه و... خاص زبان عربی است. یا

به عنوان نمونه پیشوند و پسوند و میانوند با معانی

مختلفی که دارند، فعل پیشوندی، فعل مرکب، عبارت

وصفی، عبارت فعلی، فعل لازم یک شخصه، بسیاری از

قیود و... را می‌توان سراغ گرفت که در عربی هیچ اسم و

نشانی از آنها نیست. بنابراین مثال «إیتاک والأسد» که از

باب تحذیر در عربی ایراد می‌شود نمی‌تواند به «تورا و

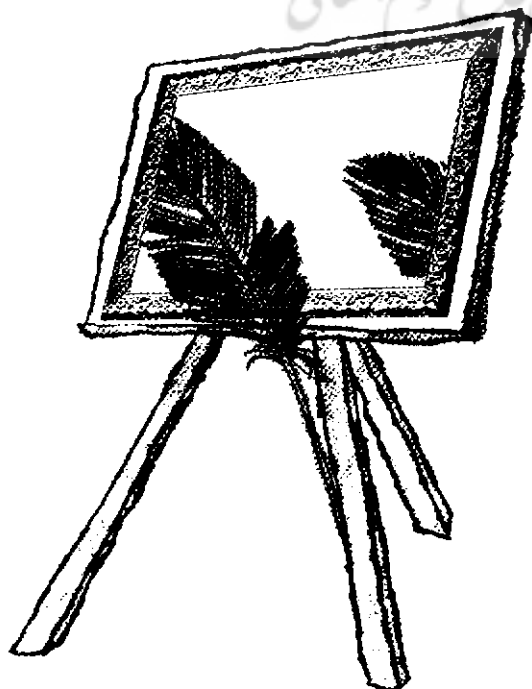
شیر را» ترجمه شود. یا مثلاً معادل «الفقیه کلّ الفقیه»،

«فقیه همه فقیه» نخواهد بود، همانگونه که برگردان

عربی جمله «خوشم آمد» نمی‌تواند جمله مضحک

«جاء فرحی!!» باشد. یا «عقلم نمی‌رسد» ترجمه‌اش «لا

یصل عقلی!!» نخواهد بود. در فارسی برای خیلی از



اسمهای شمارش پذیر «واحد شمارش» داریم برخلاف عربی که اصلاً چنین نیست.

۱۱- مواضع ذکر و حذف اجزای کلام در هر دو زبان با هم متفاوت است. یعنی برخی از اجزای کلام در زبان عربی در حالت و شرایط خاصی به صورت وجوبی یا جوازی حذف می شود که لزوماً همان جزء کلام در زبان فارسی حذف نمی شود. همچنانکه عکس این قضیه هم درست است. مثلاً گاهی در عربی، موصوف صفت حذف می شود و صفت تنها باقی می ماند: «منا ظعن و منا أقام» یا عامل مفعول مطلق در مواردی حذف می شود: و بالوالدین إحساناً.

گاهی موصوف موصول از کلام می افتند: مانند آیه شریفه: ادفع بالتي هي أحسن. یا مثلاً مضاف الیه حذف می شود: أي جاء؟ و أتمم حينئذ تظرون.

۱۲- در هر یک از دو زبان اجازه ها و اباحه هایی هست که در دیگری نیست. در مثل می توان در عربی میان موصوف و صفت فاصله انداخت. (و إنه لقسم لو تعلمون عظيم). درحالی که چنین اجازه های در فارسی نیست. در مقابل مثلاً صفت در زبان فارسی می تواند بر موصوف مقدم شود (بزرگ مرد، دانشی مرد). اما در عربی چنین اجازه های را سراغ نداریم (مگر تقدیم از باب ترکیبی اضافی باشد). یا مثلاً مجازیم در عربی جمع را جمع بیندیم (آسانید، آیادی، بیوتات، زهورات) این امر نیز باعث می شود از ترجمه واژه به واژه چشم ببوشیم و به ترجمه جمله به جمله روی بیاوریم.

۱۳- در پاره های موارد شیوه بیان و نوع ادای مضمون در عربی و فارسی با هم فرق عمده دارند. در فارسی می گویم «دو روز پیش از آمدنش» که معادلش در عربی می شود: «قبل مجيئه بيومين» یا در فارسی ترکیبی چنین داریم: «پنج سال از او بزرگتر» که برگردانده عربی اش چنین است: «أكبر منه بخمس سنوات» یا این جمله فارسی: «رضا آمد، علی نیز آمد» که در برگردان عربی اش می گویم: جاء رضا و كذلك جاء علی (و یا «جاء رضا و جاء علی أيضاً»). گردانده عربی جمله «حسین پس از اینکه کتابش را برداشت (پیرو) رفت». می شود: «ذهب حسين بعد أن أخذ كتابه (پیرو)». ملاحظه می شود که جمله پیرو فارسی در میان جمله اصلی قرار گرفته ولی همین جمله پیرو در عربی پس از جمله پایه آمده و حتی اگر به صورت دیگری هم ترجمه شود پیش از آن خواهد آمد («بعد أن أخذ حسين كتابه ذهب»). برگردان فارسی ترکیب «من لی + ...» می شود «کیست

که برای من بیاورد، چه کسی آن... را پیش من می آورد» که هیچ به ترجمه تحت اللفظش نمی خورد. در عربی دو شیوه بیان:

- صارت له مكتبة كبيرة: صاحب کتابخانه بزرگی شد. کتابخانه بزرگی برایش فراهم شد.

- سرم درد می کند: رأسی يؤلمني، ائی أعانی الصداع، ائی مصاب بالصداع.

- این بندگان من: عبادی هؤلاء / علی آمد. این علی قاری قرآن است... علی هذا.

- مردی دیدم که شعر می گفت: رأیت رجلاً كان ينظم الشعر.

- أصابه المرض: بیمار شد.

- فاته القطار: به قطار نرسید.

- غنى به: به آن توجه کرد.

- ما أحسن الربيع: بهار چه زیباست.

مضمون هست: اسمیه و فعلیه، برخلاف فارسی که جمله فقط فعلیه است. یعنی دو گونه مختلف جمله در عربی هست که به لحاظ بار معنایی و مراتب بلاغی و ارزش و کاربرد متفاوتند. حال آنکه معادل هر دوی آنها در فارسی فقط یک نوع جمله داریم و همه آن مضامین را بایستی با همین یک نوع جمله فارسی (فعلیه) ادا کنیم. جمله های اسمیه مثبت و غیر منسوخته ای مانند علی طالب را به علی دانشجوست ترجمه می کنیم درحالی که در جمله عربی واژه های را نمی توان معادل «است» نهاد. در جمله فارسی، «کتابی دارم»، میم در دارم شناسه و همچون یک ضمیر متصل فاعلی عمل می کند ولی در ترجمه عربی همین جمله نه از فعلی به عنوان معادل داشتن خبری هست و نه از ضمیر رفع یا فاعلی یعنی می گویم «عندی کتاب» یا «لی کتاب».

۱۴- زبان عربی زبانی اشتقاقی است ولی زبان فارسی زبانی ترکیبی است. پس مبنا و شیوه واژه سازی آنها کاملاً متفاوت است. واژه دو جزئی «پرحرف» (روده دراز) که در فارسی صفت مرکب است با یک کلمه یعنی «صیغه مبالغه» - که مفرد است نه مرکب - قابل برگردان است: یعنی «مهذار یا مکنار یا ثرثار» یا مثلاً واژه مرکب «پرنشاط» در عربی به «تشیط» معادل گذاری می شود. حال آیا می توان در این معادلهای عربی سراغ کلمه «پُر» را به طور جداگانه بگیریم؟

۱۵- بلندی جمله های عربی که یک ویژگی عمومی برای ادای مضمون در این زبان است در زبان فارسی نیست. یعنی گاه در زبان عربی یک پاراگراف یک عبارت است و خیلی وقتها برای بیان یک مطلب،

حالها، صفتها، موصول و صله ها، خبرها و ادوات ربط و پیوند متعددی به کار می رود که جمله را طولانی می کند. این امر برعکس جمله های فارسی است که اغلب متوسطند و یا دست کم آن طول و تفصیل عبارتهای عربی را ندارند. چنین اختلافی نیز باعث می شود که مترجم از ترجمه پایخوان چشم ببوشد و جمله بلند عربی را بشکند و به چند جمله غیربلند فارسی برگرداند. برعکس ممکن است چند جمله مستقل فارسی را مترجم فارسی به عربی با ادوات و افزارهای مختلف ربط و پیوند و روشهای گونه گون به هم پیوند دهد.

«... فلم يَرنمذجاً إبداعاً يحاكيه سوى الأُذب العربي الراقي أی الأُذب في عهد بني العباس فراح يقلده و يجيدُ التقليد مُدخلاً فيه من الحياة الجديدة ظلالاً و آیات، و مبتدأ فيه عن كل غث و رقيق، صاقلاً ما استطاع الثقل، مُضفياً على ذلك عذوبة القديم و رقة الحضارة الجديدة في جَوْ من التشبيهاً والاستعارات والمجاز و ما إلى ذلك من كل ما هو جميل و مجمل...»

[حنا الفاخوری، الجامع فی تاریخ الادب العربي (الأُذب الحديث) ص ۱۲۳]

«... و كان عقی الحاج علی رجلاً شيخاً قد تقدّمت به السنُّ حتى جاوَز السبعين، و لكنه احتفظ بقوّته كلّها احتفظ بقوّته عقله فهو ماكرٌ ماهر ظريف لبق، و احتفظ بقوّته جسمه فهو معتدل القامة، شديد النشاط، متين الثبته، عقیف إذا تحرك، عقیف إذا تكلم، لا يعرف الهمس، ولا يُحسن أن يخافت صوته وانما هو صالح دائماً...»

[طه حسين، الأيام، جلد ۲، ص ۲۰۵، چاپ الشركة العالمية للكتاب]

۱۶- موضوع ترجمه تحت اللفظ بیشتر با یک دو معادل سر و کار دارد، درحالی که پرهیز از تکرار و امکانات و توانمندیهای هر زبان باعث می شود برای ادای یک مضمون از کلمات، ترکیبات و ساختارهای گوناگون جمله استفاده کنیم. گوناگونی چنین ترکیبات و جملات دارای مضمون واحد ثابت می کند که نبایستی به صورت پایخوان ترجمه کرد. مانند الفاظ و ترکیبات عباراتی که مضمون «مردن» را در هر دو زبان عربی و فارسی نشان می دهد.

۱۷- در فارسی معادل یک کلمه در ترکیب با معادل آن کلمه به صورت مفرد فرق دارد؛ یعنی معادل کلمه با ترکیب شدنش عوض می شود. معادل «شیر» (مابع خوراکی مقوی) در عربی می شود «لبن» یا «خليب»، اما معادل «سرشیر» «قشطة» (قشدة) می شود (نه ترکیب

